

ده فرمان گفت و گو

قوانین پایه برای گفت و گو بین دینی و بین ایدئولوژیک

لئونارد سوندلر

این مقاله نسخه "کلاسیکی" از ده فرمان گفت و گو است که قبل از این که اصطلاح گفت و گو عمیق ابداع شود نگاشته شده. قابل ذکر است که محور اصلی این مقاله "گفت و گو سر" است، که یکی از چهار نواحی گفت و گو به شمار می آید. "گفت و گو دست ها، گفت و گو قلب، و گفت و گو مقدس" از جمله موارد دیگر گفت و گو، به شمار میرود. [1] اولین نسخه از چهار قانون پایه گفت و گو با عنوان "قوانین پایه گفت و گو بین دینی منتشر شد، [2] که بعد از آن به شکلی مفصل تر با عنوان "ده فرمان گفت و گو: قوانین پایه برای گفت و گو بین دینی" به چاپ رسید. [3] از سال ۱۹۸۴ به بعد مقاله "ده فرمان گفت و گو: قوانین پایه برای گفت و گو بین دینی، بین ایدئولوژیک" عنوان گرفت. تا به حال این مقاله، ۳۹ بار، در نشریات گوناگون و حداقل به ۹ زبان مختلف باز نویسی شده است. به این دلیل، این رهنمودها "ده فرمان گفت و گو" نام گرفت که از لحاظ آموزشی به آسانی قابل حفظ کردن بودند. حداقل یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به آسانی اصطلاح "ده فرمان" یا فرامین ده گانه را به خاطر می آورند. به علاوه در زبان انگلیسی حروف D از کلمه Dialogue و Decalogue به یادآوری مطلب کمک می کند.

گفت و گو، در حقیقت، نوعی مذاکره بین دو یا چند نفر بر سر موضوعی مشترک با نقطه نظرات متفاوت است. با این هدف که باعث یادگیری طرفین از یکدیگر شود، و نهایتاً منجر به رشد و تغییر او گردد. این تعریف در اولین فرمان گفت و گو، متبلور می شود.

در فضای دینی و ایدئولوژیک گذشته، یا برای شکست دادن طرف گفت و گو وارد بحث می شدیم، یا این که سعی می کردیم تا در مورد او آنقدر مطلب بیاموزیم تا بتوانیم با او به روش موثرتری برخورد کنیم و بالاخره این که در بهترین حالت سعی داشتیم با او مذاکره کنیم. اگر رودرویی اتفاق می افتاد، گاه حالت مجادله ای، گاه از روی زیرکی، اما همیشه با هدف غایی شکست دادن دیگری بود، زیرا معتقد بودیم که حقیقت تنها نزد ماست. برای نمونه می توان به گفت و گو کاتولیک ها و پروتستان ها اشاره کرد.

و اما اینکه گفت و گو، گفتمان نیست. در فرایند گفت و گو، هر کدام از شرکت کنندگان باید در نهایت روشنفکری و همدلی به صحبت های طرف مقابل گوش فرا دهد تا بتواند موضع و طرز فکر او را همانگونه که هست درک کند. چنین طرز رفتاری، این فرضیه را با خود دارد که سرانجام در مقطعی، اظهارات طرف مقابل را به قدری قانع کننده می یابیم، که در صورت خلوص داشتن، چاره ای جز تغییر در مواضع خود نداریم، و مسلماً این تغییر برایمان خوشایند نیست.

البته در اینجا از نوع خاصی از گفت و گو صحبت می کنیم: گفت و گو بین -دینی، گفت و گو بین -ایدئولوژیک. برای داشتن چنین گفت و گویی، کافی نیست که شرکای گفت و گو فقط در مورد موضوع دینی و ایدئولوژیکی که "معنای غایی زندگی" است و یا این که "چطور باید مطابق این معنا زندگی کرد" صحبت کنند. بلکه ترجیحاً باید به عنوان افرادی که کاملاً با یک گروه بندی دینی و ایدئولوژیکی مشخص شده اند، وارد جریان گفت و گو شوند. برای مثال، اگر من نه مسیحی هستم و نه مارکسیست، نمی توانم به عنوان "شریک" در گفت و گو بین مسیحیت -مارکسیست، شرکت کنم، اگر چه می توانم به صحبت ها گوش کنم، برای اطلاع سوال کنم، و چند اظهار نظر مفید ارائه دهم.

پرواضح است که گفت و گو بین دینی و بین ایدئولوژیکی بحث جدیدی به شمار می آید که قبلاً حتی تصویری از آن نداشتیم چه رسد به این که آن را اجرا کنیم. با این توصیف چطور می توان این فرایند جدید را به شکل موثری به کار گرفت؟ آنچه در پی می آید، برخی قوانین پایه ای یا "فرامین"، گفت و گو بین دینی و بین ایدئولوژیک است که در صورت انجام گفت و گو، باید اجرا شود. این موارد، یک سری قوانین نظری یا فرامین صادر شده از "بالا" نیست، بلکه اصولی است که در پی تجربیات دشوار به دست آمده اند.

فرمان اول: هدف اصلی گفت و گو یادگیری است به طوریکه باعث تغییر و رشد در دیدگاه و درک واقعیت شود، و سپس بر اساس آن عمل گردد. حداقل، درک واقعیت این نکته که شریک گفت و گو من به «این» به جای «آن» اعتقاد دارد، تا حدی باعث تغییر رفتار من نسبت به او می شود؛ و این تغییر در رفتار من نسبت به او یک تغییر چشمگیر در من به حساب می آید. قبلاً اشاره شد که، به جهت یادگیری و رشد فکری پا به عرصه گفت و گو می گذاریم نه برای این که تغییر را به دیگری تحمیل کنیم، چیزی که فرد در فرایند گفتمان امید به انجام آن دارد - این امید به شکل معکوسی نسبت به حالت خشن گفتمان، تحقق می یابد. چون هر کدام از طرفین با نیت یادگیری و تغییر وارد حربه گفت و گو می شوند، این تغییر در فرد اتفاق خواهد افتاد. از این رو، هدفی که گفتمان در پی به دست آوردن آن بود، به شکل موثرتری از راه گفت و گو محقق شد.

فرمان دوم: گفت و گوی بین دینی و بین ایدئولوژیکی باید پروژه ای دو طرفه باشد - هم گفت و گویی "درون" جامعه دینی و ایدئولوژیکی و هم "بین" جوامع دینی و ایدئولوژیکی. به دلیل ماهیت "جمعی" گفت و گوی بین دینی، و چون هدف اصلی در فرایند گفت و گو، یادگیری طرفین از یکدیگر و در نهایت تغییر دیدگاه های آنان است، این نکته ضروری است که هر کدامشان نه تنها با شرکایشان در میان تمام ادیان گفت و گو کنند - برای نمونه: لوتر ها با انجلیک ها - بلکه حتی با هم دینان خود نیز به گفت و گو بنشینند - با هم کیشان لوتری خود - و ثمره گفت و گوی بین دینی را با آن ها در میان بگذارند. تنها در این صورت است که کل جامعه می آموزد، تغییر می کند، و با بصیرت و بینشی حساس تر نسبت به واقعیت، به پیش می رود.

فرمان سوم: هر کدام از شرکت کنندگان باید با خلوص و صداقت پا به عرصه گفت و گو بگذارند. در این خصوص ابتدا باید مشخص گردد که فشار های کم و زیادی که از سوی سنت و عرف وارد می شود، در چه جهت حرکت می کند، تغییرات احتمالی آینده کدامند، و در صورت لزوم تشخیص داده شود که شرکت کننده با کدام قسمت سنت خود مشکل دارد. هیچگونه طرز برخورد غیر واقعی در گفت و گو جایی ندارد.

به عبارتی - هر کدام از شرکت کنندگان باید فرض کنند که یک چنین خلوص و صداقت مشابهی در طرف دیگر گفت و گو نیز وجود دارد. عدم وجود صداقت و خلوص، نه تنها از گفت و گو جلوگیری می کند، بلکه حتی، نداشتن فرضیه نسبت به صداقت طرف مقابل هم مانع گفت و گو می شود. به عبارت دیگر: عدم صداقت، مساوی است با عدم وجود گفت و گو.

فرمان چهارم: در گفت و گوی بین دینی و بین ایدئولوژیکی، نباید ایده آل هایمان را با عرف و سنت طرف مقابل مقایسه کنیم، بلکه ترجیحا باید ایده آل هایمان را با ایده آل های او و سنت هایمان را با سنت های او مقایسه کنیم. به طور مثال: رسم سابق هندوها در سوزاندن زنان بیوه به صورت زنده را با رسم سابق مسیحیان در سوزاندن جادوگران و سوزاندن افراد مرتد در ملا عام مقایسه کنیم.

فرمان پنجم: هر کدام از شرکت کنندگان باید تعریفی مشخص از خود داشته باشد. به طور مثال، فقط یک یهودی می تواند بگوید که یهودی بودن به چه معناست. بقیه فقط می توانند توصیف کنند که مفهوم یهودی، از بیرون چگونه به نظر می رسد. به علاوه، چون فرایند گفت و گو مانند یک مودم دینامیک عمل می کند، همچنانکه شرکت کنندگان در مورد یهودیت مطلب می آموزند، فرد یهودی نیز در این جریان تغییر خواهد کرد - ضمن حفظ گفت و گوی مداوم با هم کیشان یهودیش - نسبت به هویت یهودی اش، به یک خودشناسی عمیق تر و وسیع تر دست پیدا می کند. بنابراین الزامی است که هر کدام از طرفین گفت و گو مشخص نمایند که عضو معتبر انجمن دینی بودن، در سنت آنان به چه معناست.

به عبارتی - تفسیری از عضو معتبر جامعه دینی ارائه شده و فرد باید قادر به تشخیص خود در این تفسیر باشد. این اصل طلایی هرمنیوتیک دینی است. همانگونه که غالبا توسط ریموند پانیکار [4] "پیغمبر گفت و گوی بین دینی" بارها تصریح شده، هر کدام از طرفین گفت و گو، به خاطر درک مسئله هم که شده، طبیعتا تلاش خواهد کرد تا برای خودش آنچه را که می پندارد منظور طرف مقابل است را بیان کند. در صورتیکه این پندار درست باشد، طرف گفت و گو باید قادر به شناسایی خود در آن تفسیر باشد. ویلفرد کنتول اسمیت [5]، مدافع مبحث "الهیات جهانی" اضافه می کند که تفسیر ارائه شده باید توسط شاهدان منتقدی که در این گفت و گو مشارکتی ندارند نیز مورد تایید قرار گیرد.

فرمان ششم: هیچکدام از شرکت کنندگان نباید با یک فرضیه تند و سریع نسبت به نقطه ناسازگاری و اختلافشان وارد گفت و گو شود. ترجیحا، هر کدام از طرفین، باید با گشاده رویی و همدلی نه تنها به صحبت های یکدیگر گوش دهد، بلکه در عین پایبندی به رسوم خود، تا آنجایی که امکان دارد با طرف گفت و گو موافقت کند، تا جاییکه هر نوع موافقت بیشتر مستلزم به خطر انداختن پایبندی اش به رسوم خود شود، که این همان نقطه واقعی اختلاف است، که غالبا با فرضیه ای که در آغاز کار فرض شده بود متفاوت است.

فرمان هفتم: گفت و گو تنها بین افراد برابر قابل اجراست - یعنی هر دو گروه به قصد یادگیری آمده باشند، یا به قول شورای دوم واتیکان (۱۹۶۲-۶۵) "pari par cum" «برابر با برابر». هر دو طرف باید برای آموختن از یکدیگر گرد هم آیند. بنابراین، اگر برای مثال، مسلمان، هندوئیسم را پایین تر از خود بداند، یا اگر هندو، اسلام را دین پایین تری بداند، گفت و گویی در کار نخواهد بود. انجام گفت و گوی معتبر بین دینی و بین ایدئولوژیکی بین هندوها و مسلمانان مستلزم این است که هر دو گروه صرفا به قصد یادگیری وارد میدان شده باشند؛ تنها در این صورت، حالت برابر با برابر تحقق پیدا میکند. این قانون، همچنین می تواند دلالت به این نکته کند که چیزی به نام گفت و گوی یک طرفه وجود ندارد. برای مثال: مذاکرات یهودیت - مسیحیت که در دهه ۱۹۶۰ شروع شد، تنها مقدمه و دیباچه ای بر گفت و گوی بین دینی بود. کاملا قابل درک است که یهودیان فقط به این دلیل وارد تبادل اندیشه با مسیحیان شده بودند که به آنها آموزش دهند، در حالیکه مسیحیان فقط به قصد یادگیری آمده بودند. اما اگر قرار به برگزاری یک گفت و گوی معتبر بین یهودیان و مسیحیان باشد، یهودیان نیز باید فقط به نیت یادگیری وارد گفت و گو شوند، فقط در این شرایط، گفت و گو برابر خواهد بود.

فرمان هشتم: گفت و گو تنها بر پایه اعتماد متقابل شکل می گیرد، بنابراین برای ایجاد یک اعتماد انسانی، در ابتدا باید سراغ موضوعاتی رفت که باعث ایجاد زمینه های مشترک بین افراد می شود. اگرچه، گفت و گوی بین دینی و بین ایدئولوژیکی باید با نوعی بعد "جمعی" رخ دهد. به عبارتی، شرکت کنندگان باید به عنوان اعضا یک گروه دینی یا ایدئولوژیکی فعال باشند - مثل مارکسیست یا تائوئیست - اساسا این مطلب که فقط اشخاص میتوانند وارد گفت و گو شوند نیز مطلب صحیحی است. گفت و گوی بین اشخاص، تنها بر پایه اعتماد شخصی انجام می

شود. از اینرو، عاقلانه به نظر می‌رسد که گفت و گو را با موضوعات دشوار آغاز نکنیم، بلکه ترجیحا باید سراغ مطالبی رفت که باعث ایجاد زمینه‌های مشترک می‌شود، و متعاقبا پایه‌های اعتماد انسانی را تشکیل می‌دهد. همچنانکه این اعتماد شخصی عمیق‌تر و فراگیرتر می‌شود، می‌توان به تدریج گفت و گو را به موضوعات حساس‌تری کشاند. بنابراین، همانگونه که در فرایند یادگیری از شناخته‌به‌ناشناخته حرکت می‌کنیم، در گفت و گو نیز ابتدا از مسائلی که درمورد آن اتفاق نظر داریم شروع می‌کنیم (البته به خاطر جهالت متقابلمان که نتیجه سالها دشمنی است، سالها طول خواهد کشید تا کاملا موضوعات مورد اتفاقمان را کشف کنیم) و به تدریج وارد مباحثی می‌شویم که در آن با یکدیگر اختلاف نظر داریم.

فرمان نهم: کسانی که در گفت و گو شرکت می‌کنند باید از ویژگی خود انتقادی هم نسبت به خودشان و هم نسبت به رسوم دینی و ایدئولوژیکی آنان برخوردار باشند. فقدان ویژگی خودانتقادی، بر این دلالت دارد، که آیین و رسوم فرد، تمام پاسخ‌های صحیح را در خود دارد. چنین برخوردی، نه تنها از گفت و گو یک اهرم غیرضروری می‌سازد، بلکه اصولا هر گونه گفت و گویی را غیر ممکن می‌سازد. از اینرو که دلیل اصلی برای گفت و گو یادگیری است، اگر بپذیریم که آیین و سنت ما هرگز دچار اشتباه و لغزشی نشده و تمام پاسخ‌های صحیح را در خود دارد، آنگاه روند یادگیری غیرممکن می‌شود. مسلما در گفت و گوی بین دینی و بین ایدئولوژیکی، فرد باید پای رسوم خود با خلوص و درستی بایستد. اگرچه، این تعهد و خلوص باید ویژگی خودانتقادی سالم را در خود بگنجاند، چرا که بدون آن، نه گفت و گویی در کار خواهد بود و نه خلوصی وجود خواهد داشت.

فرمان دهم: نهایتا این که هر کدام از طرفین گفت و گو باید ایدئولوژی و دین طرف مقابل را "از درون" تجربه کند. چرا که دین یا ایدئولوژی مطالبی تنها در محدوده "سر" نیست، بلکه روحیه، قلب، و "کل وجود" فردی و جمعی را نیز دربرمیگیرد. در این خصوص، جان دیون [6] صحبت از «پرش» به تجربه دینی و ایدئولوژیک دیگری و سپس بازگشت به خود، با بصیرت و بینشی عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌کند. ضمن حفظ پایداری به دین خود، باید راهی بیابیم تا قدرت معنوی سبیل‌ها و اهرم‌های فرهنگی دین یا ایدئولوژی طرف گفت و گو را تجربه کنیم. سپس با بینش، بصیرت و شناختی عمیق‌تر که در نتیجه تجربه دین و ایدئولوژی طرف مقابل حاصل شده، به عرصه خود باز می‌گردیم.

گفت و گوی بین دینی و بین ایدئولوژیک در چهار حوزه اعمال می‌شود - "گفت و گوی سر، گفت و گوی دست‌ها، گفت و گوی قلب و گفت و گوی مقدس": حوزه عملی (گفت و گوی دست‌ها) جایی است که به منظور کمک به بشریت با هم همکاری می‌کنیم، حوزه معنوی و زیبایی شناسایی (گفت و گوی قلب) جایی که سعی می‌کنیم تا اظهارات طرف گفت و گورا در مورد زیبایی درک کنیم و دین یا ایدئولوژی او را از درون تجربه کنیم. حوزه شناخت (گفت و گوی سر) جایی که به دنبال حقیقت و درک کردن هستیم و چهارم حوزه اتحاد و یکپارچگی است (گفت و گوی مقدس).

گفت و گوی بین دینی و بین ایدئولوژیک سه مرحله عمده دارد (مفصل تر آن در هفت مرحله در لینک زیر آورده شده institute.jesdialogue.org/www.dialogueinstitute.org/dialogue-resources).

در اولین مرحله سعی می‌کنیم تا تمام اطلاعات نادرستی که از یکدیگر داریم را نادیده گرفته و همدیگر را آنگونه که هستیم بشناسیم. در مرحله دوم شروع می‌کنیم تا ارزش‌ها را در آیین و سنت طرف دیگر گفت و گو شناسایی کنیم، و مایل باشیم تا آنها را در آیین و سنت خودمان جای دهیم. برای مثال در گفت و گوی مسیحیت - بودیسم، ممکن است که مسیحیان برای سنت تفکر در بودائیسیم ارزش بیشتری قائل شوند، یا بودائیان نسبت به آیین نبوی و عدالت اجتماعی در مسیحیت احترام بیشتری بگذارند. این در حالی است که هر دو این ارزش‌ها، کاملا با جامعه‌ای دیگری پیوند خورده‌اند. حال اگر ما در فرایند گفت و گو کاملا جدی، پایدار و حساس باشیم، ممکن است که وارد مرحله سوم شویم. در این مرحله، به اتفاق یکدیگر، گوشه‌های تازه‌ای از واقعیت، معنا و حقیقت را کشف می‌کنیم که پیشتر از آن هیچ اطلاعی از وجودشان نداشتیم. رویارویی با چنین بعد تازه‌ای اما همچنان ناشناخته‌ای - را مرهون بصیرت، سوالات و تفحصی هستیم، که در فرایند گفت و گو با آن مواجه شدیم. از این رو، شاید به جرات بتوان گفت که گفت و گویی که صبورانه، ترغیب شده باشد، می‌تواند ابزاری باشد برای "مکاشفه" و رونمایی از واقعیت، که رفتار خود را بر پایه آن تطبیق می‌دهیم.

لازم به ذکر است که مرحله اول با مرحله دوم و سوم یک تفاوت اساسی دارد. در مورد آخری، به همین سادگی "حقیقت" یا ارزش دیگری را به شکل کمی به باورهایمان اضافه نمی‌کنیم. در عوض، همچنانکه در حال تلفیق آن ارزش در ادراک شخصی خود از دین و ایدئولوژی هستیم، تا حدی نیز باعث تحول برداشت‌های فردی ما نیز می‌شود. چون طرف گفت و گو نیز در وضعیت مشابهی قرار دارد، شاهد خواهیم بود که سنت طرف مقابل گفت و گو، در عین تحول خود، قادر است تا بخشی از عناصر ارزشی ما را در خود تلفیق کند. تمام این مسائل البته باید با حفظ خلوص کامل از سوی هر دو طرف گفت و گو انجام شود، هر کدام از طرفین باید نسبت به هسته اصلی سنت دینی و ایدئولوژیکی خود صادق بماند. اگرچه، این هسته اصلی، تحت تاثیر فرایند گفت و گو، به شکل قابل توجهی از چهار ارزیابی متفاوتی می‌شود. اما، اگر گفت و گو با خلوص و روشنفکری اجرا شود، نتیجه آن چیزی شبیه این مثال می‌شود: یک فرد یهودی با اصالت حتی بیشتری یهودی و یک مسیحی با اصالت بیشتری مسیحی می‌ماند، نه "علیرغم" این مسئله که یهودیت و مسیحیت چیزی از ارزش سنت دیگری را اقتباس کرده، بلکه اتفاقا به همین دلیل خاص این تحول صورت گرفته است. اینجا اصلا صحبت از "اتحاد عقاید مختلف یا sencretism" نیست، چرا که sencretism، در معنای تحقیر آمیزش، به معنی تلفیق عناصر مختلف ادیان متفاوت به یک شکل مغشوش است، بدون این که به خلوص و پایداری نسبت به ادیان توجه شود، چیزی که در گفت و گوی معتبر دیده نمی‌شود.

-
- [1] “Deep Dialogue/Critical-Thinking/Competitive-Cooperation: The Most Authentic Way to Be and Act,” *Journal of Ecumenical Studies*, 47,2 (spring 2012), 143-151.
- [2] “Ground Rules for Interreligious Dialogue,” *Journal of Ecumenical Studies*, 15,3 (summer, 1978), pp. 413f.
- [3] “The Dialogue Decalogue: Ground rules for Interreligious Dialogue,” *Journal of Ecumenical Studies*, 20, (Winter, 1983): 1-4.
- [4] Raimundo Panikkar
- [5] Wilfred Cantwell Smith
- [6] Cf, John S. Dunn, *The Way of All the Earth* (New York: Macmillan, 1972).